

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال هجدهم
شماره ۲۱۲ آبان ماه ۱۳۹۶ نوامبر ۲۰۱۷

بیانیه حزب کار ایران (توفان) پیرامون همه
پرسی در کردستان عراق

تجزیه طلبی کردستان عراق با

پرچم همه پرسی، در خدمت

منافع امپریالیسم و صهیونیسم

کمونیستها با یک اصل موافقتند. اصل حق تعیین سرنوشت ملل آنهم به دست خود و نه با دست دیگران. کمونیستها در مبارزه با استعمار و امپریالیسم که نافی حقوق ملی بودند و هستند به این اصول دست یافته اند. کمونیستها در عین به رسمیت شناختن این حق بر این نظر نیستند که در هر مورد مشخص با صدور چک سفید به پشتیبانی از این جدائی بپردازند. در هر مورد پیش آمده باید تحلیل مشخص از شرایط مشخص انجام گیرد تا معلوم شود که تحقق این جدائی به مصالح والای مبارزه طبقه کارگر، مبارزه ضد استعماری و ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی یاری می رساند و یا در خدمت ارتجاع جهانی و تقویت ضد انقلاب در جهان است. حزب ما با جدائی اسکاتلند و ایرلند از بریتانیا، جدائی کاتالونی و باسک از اسپانیا، گرس از فرانسه و امثالهم موافق است، زیرا به این طریق جبهه بزرگ ضد انقلاب جهانی تضعیف می شود و زمینه مناسبتری برای رشد مبارزه طبقاتی در میان خلقهای این ممالک پدید می آید. حال آنکه با تجزیه یوگسلاوی که در خدمت ارتجاع جهانی قرار می گرفت، مخالف بود و هست. یک کاتالونی ضد سلطنت با الهام از مبارزاه انقلابی جمهوریخواهان اسپانیا در سالهای ۳۰ قرن گذشته، به مراتب برای پیشرفت جهان و بشریت مفیدتر است تا اسپانیای فالانژیست همدست فرانکو با سلطنت کنونی فاسد حاکم در آن. حال از اسپانیا به عراق بیائیم.

یکم- دولت خود مختار... ادامه در صفحه ۳

به مناسبت صدمین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر و پیروزی حزبیت

لنینیسم به حزبیت تکیه می کند و این تکیه اتفاقی نیست. در زمان حاکمیت و نفوذ بین الملل دوم بر جنبش کارگری و کمونیستی، در دورانی که صلح و سازش بر همه جا حاکم و دوره اعتلاء جنبش انقلابی و کارگری فرا نرسیده بود، احزاب سوسیال دمکراتیک احزابی بودند که به دستگاههای انتخاباتی تبدیل شده و کارگران را نه برای کسب قدرت سیاسی، بلکه برای شرکت در پارلمان بورژوائی بسیج می کردند. به همین جهت در دوران رشد و اعتلاء جنبش کارگری که نیاز به عملیات انقلابی بود، آنها از رهبری این مبارزات عاجز بودند. لنین که مارکسیست بزرگی به حساب می آمد، اعتقاد داشت در هر جنگی به ستاد فرماندهی نیاز است و بدون ستاد فرماندهی نمی شود در جنگ طبقاتی برای کسب قدرت سیاسی پیروز شد. برای پیروزی در جنگ به انضباط و سازماندهی و بسیج توده ها نیاز بوده و نیروی پیش آهنگ طبقه کارگر که همان حزب وی است، باید با آگاهی و تحلیل مشخص طبقاتی، مبارزه کارگران و متحدان آنها را برای کسب قدرت سیاسی توسط حزب رهبری کند. لنین در سه اثر دایمانه خود "چه باید کرد"، "دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک" و در کتاب "یک گام به پیش، دو گام به پس"، اصول تئوریک، سیاسی و سازمانی حزب طبقه کارگر را بیان داشت و بر این اساس حزب کمونیست بلشویک شوروی را بنا نهاد. لنین با نگارش و انتشار همین آثار گرانبها بود که با نارودنیکهای خرده بورژوا که می خواستند بدون حزب تنها با ترور و عملیات مسلحانه و قهرمانانه رژیم تزاری را سرنگون کرده و مناسبات اجتماعی را تغییر دهند به مبارزه پرداخت و نادرستی تئوری های آنها را ثابت کرد. لنین در راس این حزب موفق شد با بین الملل دوم مبارزه کرده و انقلاب سوسیالیستی اکتبر را به نتیجه برساند. وی از جمله در اثر مشهورش "بیماری کودکی "چپ روی" در کمونیسم" (آوریل- مه ۱۹۲۰) در اهمیت حزب طبقه کارگر نوشت: "نیروی عادت میلیونها و دهها میلیون نفر- دهشتناکترین نیروهاست. بدون حزب آهنینی که در مبارزه آبدیده شده باشد، بدون حزبی که از اعتماد تمام عناصر پاکدامن طبقه خود برخوردار باشد، بدون حزبی که بتواند همواره مراقب روحيات توده باشد و در آن تاثیر نماید، انجام موفقیت آمیز چنین مبارزه ای محالست. غلبه بر بورژوازی بزرگ متمرکز هزاربار آسانتر از "غلبه" بر میلیونها خرده مالک و صاحبکار کوچک است، اینها با عملیات روزمره، معمولی، نامشهود، نا محسوس و متلاشی کننده همان نتایجی را حاصل می آورند که بورژوازی بدان نیازمند است و بورژوازی را احیاء می نماید. هر کس ولو اندکی انضباط آهنین حزب پرولتاریا را تضعیف نماید (به ویژه در دوران دیکتاتوری پرولتاریا) عملاً علیه پرولتاریا به بورژوازی کمک می کند."

رویزبونیستهای خروشچف بعد از درگذشت استالین که به رمز قدرت حزب و حزبیت آگاه بودند، دقیقاً برای پیشرفت نیات شومشان به این نکته انگشت گذاردند و برای نابودی حزب در زیر لوای دلسوزی برای "خلق" و مبارزه با "دیکتاتوری" و استقرار "دموکراسی عمومی" به میدان آمدند. نفی حزب و حزبیت که از دستاوردهای انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر بود در دستور کار رویزبونیستها قرار گرفت. این اقدام یک خطای گذرا و تاکتیکی نبود که بعد از چندی آنرا اصلاح کرد و مجدداً به شیوه سابق به گذر عمر ادامه داد، بلکه یک اقدام راهبردی و تعیین کننده و دارای عواقب فاجعه بار بود که شکست یا پیروزی سوسیالیسم را تعیین می کرد.

"حزب تمام خلق" و "دولت تمام خلق" مقولاتی بودند که رویزبونیستهای شوروی به عنوان اصلاحات و تکامل مارکسیسم لنینیسم بعد از درگذشت استالین در زیر لوای تبلیغات مسموم کننده و گوشخراش مبارزه علیه "کیش شخصیت استالین" مطرح ساختند و کمونیستهای را که با این مقولات ضد کمونیستی سرسازش داشتند و آنها را تحریف مارکسیسم لنینیسم می دانستند، به دگماتیک منتسب کرده که گویا قادر نیستند مارکسیسم لنینیسم بویا را درک کنند.

حزب توده ایران که دنباله رو حزب رویزبونیست شوروی بود، چاکرمنشانه و کورکورانه این تحریفات روشن در مارکسیسم را وظیفه خویش قرار داد و تا فروپاشی شوروی سوسیال امپریالیستی از این نظریات ضد کمونیستی با جان و دل و با پیگیری به دفاع برخاست و مارکسیست لنینیستها را به دگماتیسم و بعداً به "مائوئیسم" منتسب نمود. حزب توده ایران که در پی کتمان خیانتش به ... ادامه در صفحه ۵

به حزب کار ایران (توفان)، حزب طبقه کارگر ایران به پیوندید



۱۰۰ سالگی انقلاب کبیر اکتبر این ناقوس مرگ دنیای سرمایه‌داری و تولد دنیای نوین را جشن بگیریم

تجزیه‌طلبی کردستان عراق...

کردستان عراق تصمیم گرفته است با انجام یک همه‌پرسی سازمان‌یافته با حمایت رسمی و آشکار اسرائیل به جدایی کردستان عراق از کشور عراق بر خلاف قانون اساسی‌ای که خود به آن رای داده است، دست زند و یک حکومت کردستان "مستقل" در شمال عراق ایجاد کند. آیا یک حکومت بورژوازی ناسیونال شونیست و همدست امپریالیسم و صهیونیسم در منطقه واقعا مستقل است؟

در گام بعدی باید کردستان ترکیه، ایران و سوریه نیز به آنها بپیوندند و به اصطلاح استقلال کشور واحد کردستان اعلام گردد. این استقلال مورد مخالفت همه دول منطقه و حتی شورای امنیت سازمان ملل متحد است. تنها کشوری که از این "استقلال" به طور رسمی و علنی به پشتیبانی پرداخته و کارشناسانش در کردستان عراق شلنگ تخته می‌اندازند و در منطقه به خرابکاری و تحریک مشغولند، کشور صهیونیستی و متجاوز اسرائیل است. عربستان سعودی نیز خودش را در پشت سر اسرائیل پنهان کرده است و امپریالیسم آمریکا نیز با احتیاط در پی ایجاد یک پایگاه مطمئن برای نیات شوم خویش در منطقه به فعالیت مشغول است. اسرائیل سالیهاست که در کردستان عراق فعال است و ماموران موساد را اعزام کرده تا گردهای عراقی را با آموزش نظامی و تقویت پیوندهایشان با گردهای یهودی در اسرائیل که به منطقه نقل مکان کرده و به خریدن زمینهای کردستان اشتغال دارند، تقویت کنند. جریانهای اسرائیلی منصور حکمت از بعد از انقلاب با پشتیبانی مالی و تدارکاتی اسرائیل در منطقه جای پای خویش را در کردستان عراق گشودند و اکراد را به همکاری با صهیونیسم تشویق کرده و آنها را به آن سمت هول دادند. تئوری‌های منصور حکمت در خدمت برداشتن موانع از سر راه "استقلال کردستان" بود و هست. تئوری مبارزه با میهن‌دوستی مردم ایران، ولی حمایت از "میهن‌دوستی" گردهای ناسیونال شونیست که یکی را مظهر شونیسم و دیگری را مظهر انترناسیونالیسم جا می‌زدند، از این نمونه‌ها بودند. به نظر آنها کمونیستهای غیر گُرد باید "انترناسیونالیست" باشند و به جدایی کردستان رای دهند، ولی "کمونیستهای" گُرد باید ناسیونالیست باشند و با تمام قوا تحت هر شرایطی به تجزیه ایران دست زنند. آنها حتی برای گردها حقوق ویژه قابل شدند. آنها افسانه‌سرا می‌کنند که جدایی گردهای عراق به تشدید مبارزه طبقاتی در کردستان منجر شد خواهد شد و دورنمای کردستان سوسیالیستی را نزدیکتر خواهد کرد. آیا پیدایش کشور مصنوعی اسرائیل، مبارزه طبقاتی بر ضد بورژوازی صهیونیستی را در درون این کشور در محاصره اعراب افزایش داده است و یا برعکس به سرکوب و خلع سلاح کمونیستهای یهودی منجر شد که سنت مبارزه قهرمانانه ضد فاشیستی داشتند؟ آیا مبارزه طبقه کارگر کردستان بر ضد بورژوازی گُرد شکوفا شده و افزایش می‌یابد یا برعکس در اثر شرایط جغرافیایی کردستان و تهدید واقعی و یا ساختگی دانی همسایگان و استفاده از ابزار و بهانه‌های تبلیغاتی یکطرفه و گمراکننده ناشی از "خطر خارجی" و "امنیت کردستان" و "دفاع از موجودیت خلق گُرد"، و شستشوی مغزی کارگران و عموم مردم توسط کارشناسان تبلیغاتی امپریالیستی به نفع بورژوازی خودفروخته گرد و تبدیل کردستان به

از فیسبوک توفان انگلیسی دیدن کنید!

<https://www.facebook.com/pli.toufan?ref=ts&fref=ts>



پایگاه مستقیم امپریالیسم و صهیونیسم، سرکوب شده و کاهش می‌یابد؟ روشن است که بورژوازی گُرد که همدست امپریالیسم و صهیونیسم است در درجه اول با نیروهای فریب خورده گرد تسویه حساب می‌کند و "محیط آرامی" برای استقرار ناسیونال شونیسم فراهم می‌آورد.

دوم - کردستان عراق بعد از همدستی با امپریالیسم و صهیونیسم در تجاوز آنها به عراق و سرنگونی حکومت قانونی عراق، مخازن نفت خویش را بطور غیرمستقیم در اختیار اسرائیل قرار داد و از آنها برای تغییر جغرافیای منطقه و ایجاد یک پایگاه ضد انقلابی بر ضد همه نیروهای انقلابی و خلفهای منطقه، با دریافت دلارهای امریکائی استفاده کرد و می‌کند.

در کنار این گردهای ضد انقلابی که همدستان کلینتون و جرج بوش و صهیونیسم، در نابودی عراق بودند و در همدستی با اوپاما به تقویت داعش دست زدند و آنها را با صحنه‌سازی و واگذاری انبارهای اسلحه، با تدارک قبلی به سمت بغداد کیش دادند و حالا نیز از جمله همدستان ترامپ در تخریب منطقه هستند، سازمانهای گُردی حضور دارند که خود را "انقلابی" و "کمونیست" جا می‌زنند، ولی حاضر نیستند با این حرکت ضد انقلابی و تقویت امپریالیسم و صهیونیسم در منطقه مبارزه کنند. آنها مُهر سکوت بر لب زده‌اند. فعالیتی که آنها در پیش گرفته‌اند، عبارت است از کسب "حق تعیین سرنوشت" به دست امپریالیسم و صهیونیسم، ایجاد یک پایگاه بزرگ ضد انقلابی و اسرائیل دوم در منطقه برای ایجاد تفرقه و در عین حال تثبیت موجودیت اسرائیل و کاهش وضع متزلزل فعلی اسرائیل از طرفی و سرکوب مبارزات انقلابی و کمونیستی از طرف دیگر. این کردستان ضد انقلابی در بستر سیاستهای راهبردی امپریالیستی و صهیونیستی، فقط دشمن خلفهای منطقه نخواهد بود که کمر به تجاوز و اخلاص در امور داخلی آنها را خواهد بست، بلکه باید با پیدایش جنبش انقلابی و نهضت کارگری در درون خود کردستان نیز مبارزه کند.

ملا مصطفی بارزانی رهبر بلامنازع گُردها و پدر مسعود بارزانی فارغ التحصیل دانشگاه تل‌آویو، بارها خواستار حمایت آمریکا از کردستان شد و حتی ابراز تمایل کرد که کردستان عراق به عنوان ایالت پنجاه و یکم به آن کشور ملحق شود (به صفحه ۵۷ Carl Brown, International Politics and the Middle East) مراجعه کنید. آیا چنین درخواستی در خدمت منافع خلفهای منطقه و حتی خلق گُرد است؟ همین ملا مصطفی بارزانی شکست اعراب در جنگ شش روزه توسط اسرائیل را به صهیونیستهای تبریک گفت. ملا مصطفی با شاه ایران و عمال ساواک و موساد بر ضد خلق عرب جنگید و ایوبزیون گُرد انقلابی در کردستان را که با شاه ایران مبارزه می‌کردند، از دم تیغ گذرانید. در اکتبر ۱۹۹۸ امپریالیسم آمریکا ۹۷ میلیون

دلار به ایوبزیون خودفروخته عراق برای همدستی با امپریالیسم آمریکا کمک نظامی و ۲ میلیون دلار کمک تبلیغاتی کرد، تا بتواند عراق را اشغال و غارت کند، از جمله به دو گروه اصلی کرد عراق، اتحادیه میهنی و حزب دموکرات و همچنین جنبش اسلامی گُرد در عراق. آیا شما تشکیلات گُردی را می‌شناسید که این دسیسه‌های ضد خلفهای منطقه و حتی ضد زحمتکشان گُرد

را محکوم کرده باشد؟

حال آقایان! تئوری را کنار بگذاریم، مگر غیر از این است که پیدایش یک چنین مرکز ضد انقلابی و دست راست صهیونیسم و امپریالیسم در منطقه به طور عینی به ضرر جنبش‌های انقلابی ملی و کارگری همه خلفهای منطقه و حتی خلق گُرد است؟

مگر غیر از این است که پیدایش چنین مرکز ضد انقلابی به طور عینی به وحدت انقلابی و دموکراتیک طبقه کارگر خلفهای درون هر کشور مربوطه، صدمه می‌زند و بیراهه‌ای خواهد بود که هرگز به سوسیالیسم نمی‌رسد؟

مگر غیر از این است که چنین تصمیم ضد انقلابی، منطقه را در خدمت منافع امپریالیسم و ارتجاع به آشوب می‌کشد و در خدمت تقسیم مجدد جهان به مناطق جدید، تحت نفوذ امپریالیستی می‌کشانند؟ اگر چنین است که حتما بر اساس تاریخ و واقعیت چنین است، آنوقت نمی‌شود از این حرکت به استناد یک اصل کلی به حمایت برخاست و خود را با پنهان کردن زیر عبای "حق ملل در تعیین سرنوشت"، آنهم به دست امپریالیسم و صهیونیسم، موافقت کرد. گردهای ناسیونال شونیست مدعی‌اند به کسی مربوط نیست که ما "سرپرستی" چه کسی را می‌خواهیم قبول کنیم و یا زیر بار چه کسی می‌خواهیم برویم. همکاری با اسرائیل و آمریکا تنها تصمیم مستقل خود ما خواهد بود و ما تعیین می‌کنیم که دوستان و دشمنان ما کیان هستند.

خوب، اگر این شبه استدلال را بپذیریم و آنوقت این گردهای ناسیونال شونیست هستند که باید پاسخ دهند، چرا خلفها و طبقه کارگر منطقه باید "ماری را در آستین خود پرورش دهند" که قصد دارد به پایگاهی بر ضد موجودیت سایر کشورها بدل شود؟ آیا این اقدام از زمره عملیات انتحاری برای خلفها و طبقه کارگر منطقه نیست؟ آیا خودپرستی و کوریبینی ناسیونالیستی نیست که از همه نیروهای انقلابی درخواست شود به پیدایش مستعمره‌ای تن دهند که در آن برای بریدن سر همسایگان چاقوهای خویش را تیز می‌کنند؟ آیا می‌شود مجاز دانست که چون نیروی "داوطلبانه" و "دموکراتیک" همدستی با اسرائیل و امپریالیسم را می‌پذیرد، کارش دموکراتیک و قابل احترام و تصمیمش خالی از ابهام و اشکال است؟ این حقی که به نابودی حقوق دیگران منجر می‌شود، و زندگی سایرین را تهدید می‌کند، حق نیست، دسیسه و توطئه است. همانگونه که حق آدمکشی و تجاوز وجود ندارد، حقی هم برای سرکوب و دسیسه علیه سایر ملل وجود نخواهد داشت. هیچ خلقی نمی‌تواند حساب خویش را از حساب خلفهای منطقه و همسرنوشتی با آنها جدا کند و گلیم خویش را در همدستی با امپریالیسم به خیال خود علیه سایر خلفهای منطقه از آب بیرون بکشد و برایش بی‌تفاوت باشد که سایر خلفهای ... ادامه در صفحه ۴

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، به دست مردم ایران

تجزیه‌طلبی کردستان عراق...

منطقه در زیر سرکوب خونین ارتجاع منطقه که دشمن مشترک همه آنها بود قرار دارند. خلقهای منطقه با خلق فلسطین که قربانی تجاوز صهیونیسم هستند، همسرنوشت بوده و از مبارزه آنها بر ضد کشور مصنوعی اسرائیل حمایت می‌کنند. کسانی که سرکوب ملت فلسطین، تاراندن آنها و قتل‌عام و نسل‌کشی‌شان را تأیید می‌کنند و برای پیروزی صهیونیستها بر اعراب هلهله نموده و دست افشانی می‌کردند و می‌کنند، نمی‌توانند هوادار دموکراسی، آزادی، حقوق بشر و مدافع حق تعیین سرنوشت خلقها باشند. نباید از این حقیقت غافل بود که در رویدادهای مخاطره آمیز آینده و محاصره اقتصادی و نظامی "کردستان مستقل" وضعیتی پیش خواهد آمد که دوش در درجه نخست به چشم خلق گرد خواهد رفت و متأسفانه کردها مانند تجارب گذشته در همدستی با ارتجاع منطقه و جهانی اولین قربانیان این تجزیه طلبی و نزاع منطقه‌ای خواهند بود.

سوم- در این مبارزه طبقاتی که در گرفته است به جز افراد معدودی، جای گروه‌ها، تشکلهای و سازمانهای کمونیست گرد و انقلابی متأسفانه خالی است تا به عنوان مدافع طبقه کارگر به دفاع از مصالح طبقاتی کارگران و حمایت از وحدت آنها برای نابودی دشمن مشترک و سرکوبگر در هر کشور مشخص به میدان آیند. وقتی کمونیستهای غیر گرد در ایران و یا عراق از رفع ستم ملی، آنها در عرصه فرهنگی و آموزش زبان مادری سخن گفته از این خواست انسانی و محقانه خلقهای ایران، اعم از گرد و یا آذری دفاع می‌کنند، طبیعتاً وظیفه کمونیستهای خلقهای اقلیت، در تبلیغ وحدت ملی، همکاری با سایر خلقها و تبلیغ مزایای وجود یک کشور بزرگ و همکاری پرولتاریای همه این ملتها در تحت رهبری حزب واحد طبقه کارگر ایران و یا عراق است. حمایت کمونیستهای ایران از خواست محقانه خلقهای اقلیت، باید دست بورژوازی ناسیونال شونیست این خلقها را با نیت فریب طبقه کارگر خودشان رو کند و به امر وحدت مشترک مبارزه طبقاتی یاری رساند. مسخره است که کسی خود را مترقی، چه برسد به کمونیست، جابزند و از کمونیستهای غیر گرد بخواهد که از مبارزه تجزیه طلبانه آنها بدون قید و شرط دفاع کنند. به زعم آنها کمونیستهای غیر گرد باید خواهان جدائی ملی باشند ولی "کمونیستهای گرد" نیز باید از جدائی ملی دفاع کنند و منافع و مصالح مبارزه طبقاتی و کارگران را در پای منافع کور ناسیونال شونیسم ملی قربانی نمایند. این رابطه طبیعتاً رابطه دیالکتیکی نیست. در این منطق، "کمونیستهای گرد" در جستجوی همدستان غیر گرد هستند تا جدائی آنها را با "مهر کمونیستی" مورد تأیید قرار دهند.

چهارم- حق ملل در تعیین سرنوشت خویش که لنین مطرح می‌کند ناظر به حقوق ملتها برای ایجاد دولتهای ملی خویش به ویژه در دوران مبارزه ضد استعماری است که سوسیالیستهای انترناسیونال دوم آنرا به رسمیت نمی‌شناختند و مدعی بودند چون ما "متمدن" تریم و کشور ما پیشرفته‌تر است از لحاظ منافع تحول جهانی و رشد نیروهای مولده جایز است که این ممالک آفریقائی و یا آسیائی و یا... مستعمره ما باقی بمانند. لنین هرگز به مسئله حق تعیین سرنوشت ملل که آنرا به درستی یک حق دموکراتیک بورژوائی می‌دانست، از منظر احترام

به دموکراسی ناب برخورد نمی‌کرد. چنین حق دموکراسی نابی وجود ندارد. دموکراسی همیشه طبقاتی است و لذا برخورد به حق ملل در تعیین سرنوشت خویش نیز باید با همین درک صورت پذیرد. حق ملل باید از لحاظ مصالح جنبش کمونیستی مورد ارزیابی و پشتیبانی عملی قرار گیرد. از نقطه نظر مارکسیسم لنینیسم صدور چک سفید برای هر گروه و دسته‌ای که برای "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" در فضای مجرد می‌رزد، در تناقض کامل با مارکسیسم است. در شوروی نیز، کمونیستها هرگز زیرا بار دسیسه‌های "رادای" اوکراین و یا حکومت "ساواتیست"ها و "دانشگاه"ی همدست امپریالیسم در قفقاز نرفتند و آنها را با یاری گارد سرخ و کمونیستهای قفقاز سرکوب نمودند. مصالح سوسیالیسم و طبقه کارگر ایجاب می‌کرد که بخشهای بورژوائی این حکومتها سرکوب شوند. در فنلاند نیز جنبش طبقه کارگر در اثر خیانت سوسیالیستهای دست راستی و دخالت مستقیم آلمانها و بورژوازی مرتجع ممالک بالتیک سرکوب شد و راه حل فنلاند که نتایج بعدی اسفانگیز آنرا به عنوان پایگاه نازیها برای حمله به شوروی در جنگ جهانی دوم دیدیم، ناشی از همین وضعیت ضعف بلشویکیها در زمان جنگ اول بود و هرگز نیز تکرار نشد. گردهای ناسیونال شونیست که تاریخچه این جدائی را نیز نمی‌دانند بیهوده به آن چسبیده‌اند و به آن با نادانی استناد می‌کنند.

از نقطه نظر کمونیستها در دوران امپریالیسم نمی‌شود از هر گونه جدائی ملی اگر در خدمت مصالح پرولتاریائی نباشد به دفاع برخاست. تجزیه یوگسلاوی، تجزیه سودان، تجزیه لیبی، تجزیه عراق، تجزیه سوریه، تجزیه نیجریه، تجزیه کنگو و... به نفع سیاست



راهبردی امپریالیسم در تفرقه ملتها و کشورها و تسلط بر آنهاست، تاریخ معاصر هنوز تجزیه ویتنام، کره را بیاد دارد. سیاست تقسیم کن و حکومت‌نما، بطوریکه امکان موجودیت مستقل و امکان ادامه بقاء متکی بر اراده خویش را از این کشورها بگیرد نمی‌تواند مورد تأیید کمونیستها باشد.

در دورانی که انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر به نتیجه رسید، سیاست امپریالیستها بر آن بود که کشورهای

متفرق و جدا جدا را که قادر نیستند در مقابل نفوذ کمونیسم مقابله کنند، متحد نموده، دولت مرکزی را در آن کشورها تقویت کرده و این کشورها را برای مقابله با سوسیالیسم تقویت نماید. کودتای رضاخان در ایران و سرکوب شیخ خزعل و سمیتقو و یا روی کار آوردن حکومت مرکزی در عراق به رهبری ملک فیصل را، باید در همین کادر دید و بر بستر همین تحلیل بررسی نمود. حال که شوروی فروپاشیده است و قدرت رقیب نابود شده و چین نیز نمی‌تواند هنوز نقش جهانی سابق سوسیال امپریالیسم شوروی را بازی کند، تقسیم و تجزیه کشورها برای اینکه توسط امپریالیستها بلعیده شوند، در دستور کار آنها قرار گرفته است. به زیر سلطه گرفتن چندین کشور فاقد توانائی بقاء مانند مقدونیه، مونتنگرو، بوسنی هرزگوین، کرواسی، کوزوو، صربستان بسیار راحت‌تر است تا کشور قدرتمندی مانند یوگسلاوی. ناگفته نماند که بوسنی هرزگوین و یا کوزوو اساساً کشور نیستند و زندگی‌شان به موئی بند است.

رفیق استالین در توصیف نظریات لنین و درک مارکسیستی لنینیستی از مسئله ملی در دوران امپریالیسم نوشت: "سابقاً این فکر "معمول بود" که یگانه مند آزاد شدن ملل ستمدیده مند ناسیونالیسم بورژوازی، مند تفکیک ملل از یکدیگر، مند تجزیه و جدا کردن آنها و مند تشدید خصومت ملی بین توده‌های زحمتکش ملل مختلف است. این افسانه را اکنون باید رد شده دانست.

یکی از مهمترین نتایج واقعی انقلاب اکثر اینست که به این افسانه ضربه مرگباری وارد آورده عملاً نشان داد که مند پرولتاریائی انترناسیونالی آزاد شدن ملل ستمدیده به منزله یگانه مند درست می‌باشد، عملاً نشان داد که اتحاد برادرانه کارگران و دهقانان ملل بسیار مختلف، که مبداء آن داوطلبی و انترناسیونالیسم باشد ممکن و عاقلانه است. وجود اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که نمونه اتحاد آینده زحمتکشان تمام ممالک در اقتصاد واحد جهانی می‌باشد مستقیماً شاهد بر این مدعاست" (جنبه بین‌المللی انقلاب اکثر/لنینیسم صفحات ۲۹۸ و ۲۹۹).

پنجم - ناگفته نماند که گردهای مارکسیست لنینیست جایشان در کنار سایر کمونیستهای ملل ساکن ایران است که برای آرمان مشترکی متحداً مبارزه کنند. و باز هم ناگفته نماند که سازمانهایی با هویت گردی که خود را کمونیست ایرانی جا می‌زنند کوچکترین گامی در جهت افشای همدستی گردهای ارتجاعی با صهیونیسم و امپریالیسم و ارتجاع منطقه از جمله عربستان سعودی بر زبان نیآورده‌اند. همین عملکرد نشان می‌دهد تا به چه حد در تار عنکبوت شبکه‌های مالی صهیونیستی و نفوذ امپریالیستی در منطقه گرفتارند و امکان کوچکترین حرکت مستقلانه‌ای را ندارند. این به ویژه وظیفه سازمانها و گروه‌های گرد است که نقش مخرب صهیونیسم و امپریالیسم در همکاری با گردها و به ویژه گردهای عراق، بر اساس تجارب غمانگیز و انکارناپذیر گذشته در منطقه افشاء کنند. متأسفانه در این زمینه نوافکن ناسیونال شونیسم چشمها را کور کرده است و اپورتونیسم اپوزیسیون فرصت‌طلب و حسابرگر و لیبرال ایرانی به این آسیاب آب می‌ریزد. روشن است که با خفت نمی‌شود رهبری مبارزات مردم را کسب کرد. سازمانهای منحرف گرد برای این اپوزیسیون ... ادامه در صفحه ۵

امپریالیسم آمریکا تروریست، جاسوس، ناقض حقوق اساسی انسانها و دشمن شماره یک بشریت است

تجزیه‌طلبی کردستان عراق...

تره هم خورد نمی‌کنند و در خفا به ریششان و خدمتی که از بزلی به صهیونیسم می‌کنند، می‌خندند. زنده باد اتحاد و همبستگی خلفای منطقه علیه ارتجاع، امپریالیسم و صهیونیسم! زنده باد سوسیالیسم این پرچم رهایی بشریت! حزب کار ایران (توفان) یکشنبه دوم مهرماه ۱۳۹۶

انقلاب کبیر سوسیالیستی...

به مارکسیسم لنینیسم بود، همه دشمنان خروشچف-برژنف-گورباچف-یلتسین را برای فریب اعضایش عمل آمریکا جا زد و مرتب و پیگیر در مورد ماهیت "سوسیالیستی" شوروی خروشچف تا روز و ساعت آخر داد سخن داد، تا زیرپایش خالی شد و فرو غلتید. یکی از علل اشعاب در درون حزب توده ایران همین انحراف حزب توده ایران از کمونیسم بود و هست. "حزب تمام خلق" به این مفهوم است که در جامعه، طبقات از بین رفته، مبارزه طبقاتی در جامعه‌ی بدون طبقه به پایان رسیده و به جای طبقات، ما با "مردم"، با "خلق" سر و کار داریم که در جامعه بدون طبقه و بدون مبارزه طبقاتی حزب خود را تاسیس می‌کنند. پرسش این جاست که "مردم" در جامعه بدون طبقات به چه مناسبت به "حزب" نیاز دارند تا به تاسیس "حزب تمام خلق" بپردازند؟

در جامعه‌ایکه طبقات در آن حضور نداشته باشند و مبارزه طبقاتی نیز مالا از آن رخت بر بسته باشد، عملاً دولتی که بر سر کار است، دولتی غیر طبقاتی بوده و از منافع طبقه خاصی در جامعه حمایت نمی‌کند. این دولت نیز مالا باید "دولت تمام خلق" باشد و "منافع تمام خلق" را مد نظر داشته باشد. وقتی حزب منضبط، کمونیستی با اراده آهنین، حتی به قول لنین یک ذره تضعیف شود، چه برسد به نابودی، آنگاه منطقاً ایجاب می‌کند که دولتی که تحت رهبری چنین حزبی قرار دارد نیز، تغییر ماهیت دهد. "دولت تمام خلق" نتیجه منطقی "حزب تمام خلق" و نفی کامل "دیکتاتوری پرولتاریا" است.

البته از نظر مارکسیسم دولت محصول آشتی ناپذیری تضاد طبقاتی است و با از بین رفتن طبقات دولت زوال می‌پذیرد. لنین در اثر برجسته‌اش "دولت و انقلاب" به این امر و مسئله زوال دولت در جامعه بدون طبقه اشاره کرده است. از نظر مارکسیسم یا دولت طبقاتی وجود دارد و یا دولت زوال یافته است و فاز جدیدی به نام "دولت تمام خلق" هرگز وجود خارجی نداشته است. البته می‌شود چنین دولتی را اختراع کرد تا به استناد به آن آشتی طبقاتی را دامن زد و به قلع و قمع کمونیستها به عنوان دگماتیک‌ها پرداخت.

کار البته به همین جا ختم نمی‌شود. وقتی حزب طبقاتی وجود ندارد، وقتی دولت طبقاتی هم وجود ندارد، آنوقت طبقه‌ای به نام طبقه کارگر که بخواهد دیکتاتوری خویش را اعمال کند، نمی‌تواند وجود داشته باشد. پس در کنار مقولات "حزب تمام خلق"، "دولت تمام خلق" باید نفی "دیکتاتوری پرولتاریا" را نیز قرار داد. زیرا این مقوله نیز کهنه شده محسوب می‌شود و با مفهوم اختیاری "سوسیالیسم واقعا موجود" همخوانی ندارد. این

اصطلاح رویزیونیستی و گمراه کننده به قدری موجب تمسخر است که می‌شود هر ارتجاع حاکم و حتی سرمایه‌داری امپریالیستی را به عنوان "سوسیالیسم واقعا موجود" جا زد. تفاوت "حکومت سوسیالیستی" با "سوسیالیستی واقعا موجود" در این است که در این مفهوم دوم می‌شود گفت: "همین است که هست، چه بخوای و چه نخوای"، "آش کشک خالته"، می‌شود گفت که در "سوسیالیسم واقعا موجود" نه حزب کمونیستی وجود دارد، نه دولت کمونیستی و نه دیکتاتوری پرولتاریا، ولی با وجود این سوسیالیسمی است که میبینی و واقعا موجود است. رویزیونیستها و از جمله رویزیونیستهای حزب توده ایران در مبارزه علیه "کیش شخصیت استالین" هوادار "دموکراسی سوسیالیستی" شدند، که هیچ چیز جز رویزیونیسم نیست و در کشورهای "سوسیالیستی واقعا موجود" حضور دارد. زیرا از دید دانش مارکسیسم لنینیسم مقوله دموکراسی یک مقوله طبقاتی است و روی دیگر سکه دیکتاتوری می‌باشد. رویزیونیستها چون جنبه طبقاتی را از دموکراسی گرفتند و دموکراسی بورژوایی و دموکراسی پرولتری را نفی کردند، مجبور شدند از دموکراسی یک مقوله‌ای بسازند که گویا در مقابل دیکتاتوری پرولتاریا قرار داشته و وظیفه رویزیونیستها این است که نشان دهند که تکامل آتی دموکراسی و تبدیل آن به اصطلاح "دموکراسی واقعی عموم خلق" فقط در شرایط تبدیل دولت دیکتاتور پرولتاریا به اصطلاح "دولت عموم خلقی" ممکن است.

روشن است وقتی "دولت عموم خلق" پیدا شد، آنوقت سر و کله "دموکراسی واقعی عموم خلق" نیز به جای "دیکتاتوری پرولتاریا" پیدا می‌شود. آنوقت رویزیونیستها اینگونه آفاده کردند که الغای دیکتاتوری پرولتاریا مبین مشی "تکامل همه جانبه دموکراسی" می‌باشد و گویا "دموکراسی پرولتری به دموکراسی سوسیالیستی عموم خلق" تبدیل می‌شود. ولی لنین که دیکتاتوری و دموکراسی را بر اساس دانش مارکسیسم طبقاتی می‌دید از وجود دموکراسی در دوران جامعه بدون طبقه صحبت نمی‌کرد، زیرا بر اساس دیالکتیک مارکسیستی مقولات طبقاتی "دموکراسی" و "آزادی" در دنیای بی طبقه مفهوم خود را از دست می‌دهند. زیرا در جامعه‌ایکه به علت نابودی طبقات، در آن از ستم و سرکوب خبری نیست، دموکراسی نمی‌تواند مفهومی داشته باشد. لنین می‌گفت "دیالکتیک (سیر) تکامل چنین است: از حکومت مطلق به دموکراسی بورژوازی؛ از دموکراسی بورژوازی به دموکراسی پرولتری؛ از دموکراسی پرولتری به هیچ دموکراسی. (نقل از کتاب لنین "مارکسیسم در باره دولت"). ولی رویزیونیستها به تکامل دموکراسی پرولتری بعد از زوال طبقات و دولت به "دموکراسی واقعی عموم خلق" اعتقاد دارند که مفهومی ضد مارکسیستی و عوامفریبانه است تا از چهره "کره" سوسیالیسم "لنینی-استالینی"، سوسیالیسم با چهره "انسانی" خروشچفی و دوجبکی (رویزیونیست معروف چکسلاواکی که دستپورده خروشچف بود و با دخالت ارتش شوروی و پیمان ورشو به چکسلاواکی سرنگون شد و این رویداد در مطبوعات معروف به بهار پراک است-توفان) بسازند. همان چهره "سوسیالیسم واقعا موجود".

در برنامه حزب توده ایران مصوب کنگره ششم، در تمام این زمینه‌ها تحریف صورت گرفته و از سیر

واقعی بحث‌ها و برخورد به تاریخچه آن طفره رفته است. حزب توده ایران نمی‌گوید در این نزاع بزرگ تاریخی در عرصه جهانی، این حزب در کدام طرف قرار داشت و از کدام نظریات با جان و دل دفاع می‌کرد و چه کسانی با این نظریات مخالف بودند و آماج حملات و دروغهای حزب توده ایران قرار داشتند. این روش عدم آموزش از گذشته، فقدان صمیمیت، فرار از بحث، تحریف تاریخ و ادامه سیاست رویزیونیستی گذشته است تا کار استحاله به یک حزب اپوزیسیون سوسیال دموکراتیک در ایران برای همکاری با طبقه حاکمه را به درجه کمال برساند.

امروز نیز که حزب توده این مفاهیم را رویزیونیستی می‌داند و به تحلیل مستقل خودش در این زمینه استناد می‌کند، دروغ محض می‌گوید و در پی یک سندسازی توجیهی برای پرده پوشی این واقعیت است که سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان ماهیت این نظریات رویزیونیستی را در زمان خودش برملا کرد و دست حزب توده ایران را در قبول این نظریات رویزیونیستی رو نمود. حزب توده ایران بعد از فروپاشی شوروی در پی تحریف واقعیت و تاریخ واقعی خود است.

شرارت خصلت جداناپذیر...

و بیولوژیکی عملاً اقدام به نسل‌کشی کرد. سرانجام با تصرف جنوب کره عواملی را که قبلاً با فاشیسم ژاپن همکاری می‌کردند، در رأس امور قرار دادند. اگر ترس از اتحاد جماهیر شوروی نبود، امپریالیسم شوروی آمریکا همانند هیروشیما، ناکازاکی در کره نیز از بمب اتم استفاده می‌کرد. همان ژنرال «داگلاس مک‌آرتور» که در جنگ جهانی دوم فرمانده ارتش آمریکا در ژاپن بود و طی نامه‌ای از ترومن، رئیس جمهور وقت آمریکا، خواسته بود که ژاپن را با بمب اتم به زانو درآورد، در جنگ کره نیز همین درخواست را مجدداً تکرار کرده بود. اگر کره شمالی از پشتیبانی قدرت ارتش اتحاد جماهیر شوروی بهره‌مند نمی‌بود، قطعاً ترومن به درخواست ژنرال اش جامه عمل می‌پوشانید. نگاهی به تلفاتی که سه سال جنگ خونین و خانمان‌برانداز کره به بار آورد، گوشه‌ای از این فاجعه انسانی را به نمایش می‌گذارد: کره جنوبی ۷۴۰۰۰، چین ۹۰۰ هزار، کره شمالی ۵۲۰ هزار و آمریکا ۵۵ هزار نفر کشته دادند. بالاخره در سال ۱۹۵۳ آتش بس اعلام شد (که تا امروز نیز ادامه دارد) و آمریکا، بخش شمالی کره را ترک کرد و تا مدار زیر ۳۸ درجه عقب نشست. قرار بر این شد که پس از مدت کوتاهی، صلح بین دو کره منعقد گردد و آمریکا خاک کره جنوبی را ترک کند. اکنون ۶۳ سال از آن تاریخ می‌گذرد و آمریکا هنوز با ۴۰ هزار سرباز (تعداد آمریکایی‌ها میان ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار نفر است)، کره جنوبی را عملاً در اشغال خود دارد. زیرا او کماکان از «گسترش کمونیسم می‌ترسد»!!

زمانی که در سال ۱۹۵۶ مردم ویتنام بر استعمار فرانسه در جنگ حماسی «دین بین فو» پیروز شدند، فوراً امپریالیسم تازه نفس آمریکا جنوب این کشور را هم به تصرف خود درآورد و به سان کره، این کشور را نیز به خاک و خون کشاند. در دوران ریاست جمهوری کندی و نیکسون به بهانه «حفظ بشریت از بلای کمونیسم» نیم میلیون... ادامه در صفحه ۶

تجاوزگران استعمارگر، باید خاک عراق، افغانستان، لیبی، سوریه و یمن را بی قید و شرط ترک کنند. صهیونیسم دشمن بشریت و قاتل ملت فلسطین است

شرارت خصلت جدانپذیر...

سرباز امریکائی در ویتنام مشغول قتل عام شدند. آثار بمب شیمیائی و بیولوژیک هنوز در اندام و چهره مردم دلاور این کشور مشاهده می‌شود. امپریالیسم آمریکا به منظور خشک کردن جنگل‌ها، که پناهگاه مردم ویتنام در جنگ میهنی، علیه آنها به شمار می‌آید، ۷۰ میلیون لیتر ماده سمی «دیوکسین» که امروز کاربردش جرم محسوب می‌شود، در فضا پخش کردند. اما علی‌رغم این همه شقاوت و شرارت و بی‌رحمی، سرانجام مقتضایان شکست خورد و با بی‌ابروئی پا به فرار گذارد.

بعد از انعقاد آتش بس میان کره شمالی و آمریکا در ۱۹۵۳، امپریالیسم آمریکا «سینکمان ری» را که سال‌ها در آمریکا زندگی می‌کرد، در کره جنوبی در رأس قدرت نشانند. او مدت‌ها مبارزین آزادی‌خواه و کمونیست را سرکوب کرد، کشت، به زندان انداخت و شکنجه کرد تا این که جنبش عظیم دانشجویی او را وادار به استعفا نمود.

بعد از او، آمریکا «پارک جونگ» آدمکش را که قبلاً از عوامل امپریالیسم ژاپن بود، بر سریر قدرت نشانید. او با صلاح‌دید ارباب جدیدش هزاران نفر را در ملاء عام اعدام کرد. امروز رسانه‌های غرب چپ و راست از «کشتار استالین سخن می‌رانند»، اما نام‌های جنایتکاری چون «سینکمان ری» و «پارک جونگ» را که به دستور ارباب امریکائی‌شان این همه جنایت کردند، به خاطر نمی‌آورند!!

امروز مردم کره جنوبی و شمالی وحدت می‌خواهند، ولی اشغالگران امریکائی مخالفاند، چون بیم از آن دارند که پایگاهشان را از دست بدهند. از آنجا که امپریالیسم آمریکا چین و روسیه را رقیب و یا بهتر به‌گوئیم دشمنان نخست خود می‌داند، در واقع کره شمالی را بهانه قرار داده است، تا با حضور نظامی خود در شبه جزیره کره، چین و روسیه را مهار کند. کره به مثابه پلی برای منظور به شمار می‌آید. آیا این تبلیغات وسیع رسانه‌های غرب علیه کره شمالی و دیو و دیوانه خطاب‌کردن «کیم جونگ اون»، رهبر این کشور، به خاطر جنگ‌طلب‌بودن اوست؟ آیا واقعاً امپریالیسم آمریکا به خاطر ترس از «کیم جونگ اون» این تبلیغات وسیع را سازمان می‌دهد؟ این تهدیدات و تجهیزات در کره جنوبی از کلاهک هسته‌ای گرفته تا موشک و سلاح‌های متعارف، ۴۰ هزار سرباز امریکائی و مستقر کردن ناوهای جنگی در آبهای کره به خاطر واهمه از دیوانگی «کیم جونگ اون» است؟

اتفاقاً عکس این معادله صادق است؛ کره شمالی که هنوز در حالت آتش‌بس با آمریکا به‌سرمی‌برد، سعی بر آن دارد که در صورت حمله آمریکا، قادر به دفاع از کشورش باشد. «کیم جونگ اون» و سایر رهبران کره شمالی به مثابه یک کشور مستقل نه دیوانه‌اند و نه دیو، بلکه هدف آنها حفظ استقلال کره شمالی است تا توسط امپریالیسم آمریکا بلعیده نشوند.

می‌گویند که آمریکا می‌خواهد انتقام کشورش را که در سال‌های پنجاه از کره شکست خورد، بگیرد. و یا این که می‌خواهد با کمونیسم مقابله کند و یا می‌خواهد از کره به مثابه پایگاهی برای مهار چین استفاده کند و ... اما این همه ماجرا نیست. استیو فولمن معتقد است «طبق برآورد یک شرکت معدن کره جنوبی، در کره شمالی تقریباً ۴٫۶ تریلیون دلار سنگ‌ها و معادن فلزات و مواد کانی نظیر آهن، مس، روی، طلا، مگنزیوم، مولیبدن، گرافیت و انادیوم و ... وجود دارد. گرچه کره در تنگنای

تخریب‌ها قرار گرفته است، ولی در حال حاضر ۵۴٪ از کل حجم تجارت با چین را سنگ‌ها و مواد معدنی تشکیل می‌دهند». وی ادامه می‌دهد: «که در سال ۲۰۱۵ چین ۷۳ میلیون دلار سنگ آهن و ۶۸۰ میلیون دلار روی در سه ماه اول از کره وارد کرده است.»

به همین دلیل آمریکا قطعنامه‌ای در مارس ۲۰۱۶ به سازمان ملل تحمیل کرد که طبق آن واردات طلا، و انادیوم، نیتان و سایر فلزات کمیاب از کره شمالی ممنوع اعلام شد. در نوامبر همان سال آمریکا واردات ذغال سنگ را از این کشور محدود کرد و نیکل، مس، روی و نقره را ممنوع اعلام نمود. لذا علاوه بر دلایل استراتژیک یاد شده در بالا، یکی از اهداف امپریالیسم آمریکا و سرمایه‌داری کره جنوبی، دستیابی به معادن و منابع سرشار و غنی این کشور است. یکی از دلایل مهم دمیدن در شیپور جنگ و مقاصد سلطه‌جویانه آنها دستیابی به این معادن است.

گفتیم که امپریالیسم آمریکا و هم‌پیمانان‌اش در سطح جهانی، کیم جونگ اون را در رسانه‌های‌شان دیوانه‌ای جنگ‌طلب جلوه می‌دهند تا فشارها و تحریم‌های جنایتکارانه خود علیه این کشور را موجه جلوه دهند. ولی واقعیت این است که کره شمالی به هیچ وجه تمایلی به جنگ ندارد. ارتش کره گرچه ۱ میلیون سرباز آماده به جنگ دارد، ولی به دلیل ضعف مالی و تحریم‌ها، از سلاح‌های مدرن بی بهره است. رهبران کره شمالی به خوبی واقفاند که از نظر تجهیزات نظامی متعارف حریف آمریکا و متحدین منطقه‌ای او نمی‌شوند. از نظر اقتصادی نیز در شرایطی نیستند که بتوانند ارتش را به سلاح‌های متعارف مدرن مجهز کنند. از سوی دیگر آنها شاهد استقرار سلاح‌های هسته‌ای از جانب آمریکا در کره جنوبی هستند، تهدیدات لاینقطع رئیس‌جمهور آمریکا را هر روز به مناسبت‌هایی می‌شنوند، آمادگی‌اش ارتش در کره جنوبی و ژاپن، حضور ناوگان‌های جنگی آمریکا در آب‌های کره، تجهیز و آمادسازی نیروی نظامی آمریکا در پایگاه‌ها «گوام» و بالاخره حضور معاون ترامپ در منطقه مرزی دو کره ... را می‌بینند. از اینرو رهبران کره شمالی ناگزیر به تولید سلاح هسته‌ای روی آوردند، تا هم کمبود تجهیزات نظامی متعارف خود را جبران کنند و هم این که به عنوان یک نیرو و عامل بازدارنده در مقابل تهدیدات امپریالیسم آمریکا از آن بهره جویند.

فراموش نکنیم که دولت آمریکا، در مذاکراتی که با کره شمالی در دوران ریاست جمهوری کلینتون انجام داد، قول ساختن دو نیروگاه هیدروژنی را به آنها داد با این شرط که آنها از ادامه برنامه نیروگاه اتمی خود صرف نظر کنند. اما زمانی که جرج بوش (پسر) به ریاست جمهوری آمریکا رسید و قرارداد را ملغی نمود، پیونگ یانگ که از یک طرف در محاصره اقتصادی بود و از طرف دیگر پیوسته با خطر تجاوز مواجه بود، برنامه هسته‌ای خود را از سر گرفت و به ساختن نیروگاه هسته‌ای و سپس بمب اتمی اقدام کرد. سلاح هسته‌ای در عین برتری بخشدین به ارتش کره و بازداشتن امپریالیسم آمریکا از دست یازیدن به جنگ، اهم فشاری نیز در مذاکرات با کره جنوبی و هم‌پیمانان‌اش نظیر ژاپن به شمار می‌آید. در عین حال «کیم جونگ اون» به سلاح هسته‌ای و موشک‌های دوربرد نیاز دارد تا قادر باشد که در مقابل فشار امپریالیسم کم‌خ کند. از دید پیونگ یانگ، تجربه سوریه و عراق و افغانستان صحت تصمیم‌گیری آنها مبنی بر ساختن بمب اتم به

مثابه یک نیروی بازدارنده را بیش از پیش به اثبات می‌رساند. آنها تهدید آمریکا علیه کشور خویش را جدی می‌گیرند. طبق اطلاعات کمی که به بیرون درز کرده است، کره شمال دارای ۱۴ میلیون سرباز آماده و ۸ میلیون سرباز ذخیره، ۱۷۰۰ هواپیمای جنگی، ۷ هزار مفر توپخانه‌ای، ۳ هزار خمپاره‌انداز، ۲ هزار سامانه موشکی، ۵۵۰۰ تانک، ۱۰۰ موشک و بالاخره ۱۰ تا ۲۰ کلاهک هسته‌ای در اختیار دارد و اخیراً هم بمب هیدروژنی را (که قدرت تخریب آن به مراتب بیش از بمب اتم ولی عواقب منفی اشعه‌ای آن بسیار ناچیز است) آزمایش کرده است. بنابر این امپریالیسم آمریکا به سادگی هائیتی، گرانادا، افغانستان، عراق، لیبی و سوریه نمی‌تواند کره شمالی را مورد تجاوز قرار دهد. مضافاً این که آنها رشادت و مقاومت قهرمانانه و تاریخی مردم آسیای جنوب شرقی را هنوز از خاطر نبرده‌اند. علاوه بر این‌ها آنها عامل ورود چین به جنگ احتمالی را نیز منقعی نمی‌دانند. امپریالیسم آمریکا به خوبی به این امر واقف است که چین به هیچ‌وجه تحمل نخواهد کرد که بازار بزرگ کره شمالی را از دست بدهد و با بسته‌شدن راه‌های دریائی‌اش ضربه هولناکی به اقتصادش وارد آید. علاوه بر این چین از این مسأله نیز واهمه دارد که در صورت بروز جنگ، از مرز ۱۴۲۰ کیلومتری که چین با کره دارد، میلیون‌ها آواره کره‌ای به چین سرازیر شوند.

با توجه به عوامل فوق و نیز با توجه به تجارب جنگ‌های گذشته در هند و چین و حتی جنگ‌های نیابتی کنونی در خاورمیانه، می‌توان با قاطعیت گفت که در صورت بروز جنگ در کره، امپریالیسم آمریکا برنده آن نخواهد بود. ولی باز هم با قاطعیت می‌توان گفت که جنگ احتمالی کره منجر به یک قتل عام بی‌سابقه، مجروح، معلول، بی‌خانمان، گرسنه و آوارشدن میلیون‌ها انسان خواهد شد. و به یک کلام یک فاجعه انسانی دیگر بر دفتر جنایات امپریالیسم افزوده خواهد گشت. افزون بر این نباید از دیده فروگذار کرد که روش تهدیدآمیز آمریکا و نشان‌دادن چنگ و دندان در مقابل کره شمالی، پیام دیگری نیز برای سایر کشورهای مخالف آمریکا، به ویژه ایران در بردارد، تا آنها «حساب کار خود را بکنند»!! بمباران‌های ناگهانی سوریه و افغانستان از جانب پنتاگون و شورور خواندن کره شمالی و ایران در سازمان ملل را باید در راستای به اصطلاح «قاطعیت» آمریکا در برابر کره شمالی و ایران ارزیابی کرد. از اینرو حزب ما با تمام توان خود امپریالیسم شرور آمریکا را افشاء و برای جلوگیری از این جنگ ویرانگر از هیچ کوشش فروگذار نخواهد کرد. حزب ما از همه مردم آزادیخواه و نیروهای مترقی و دموکرات و صلح‌دوست دعوت می‌کند که در کارزار فعالیت‌های ضد جنگ برای حفظ صلح پایدار شرکت جویند.

امپریالیسم و صهیونیسم...

از رهبر کره شمال «دیو» می‌سازد تا در افکار عمومی، با القاء خطر جنگ اتمی، نابودی یک کشور را تدارک ببیند و میلیون‌ها نفر را به قتل برساند. وی در مورد ایران نیز همین روش را دارد. امپریالیسم آمریکا در زیر قراردادی که به ایران تحمیل کردند و حق مسلم و قانونی ایران را در آن ... ادامه در صفحه ۷

امپریالیسم و صهیونیسم...

لگدمال نمودند، امضاء گذارده است، ولی به تعهداتش در مورد عواقب این امضاء وفادار نیست و جهان را تهدید می‌کند که امضایش را در پای قرارداد پس می‌گیرد. جهان می‌بیند که وعده‌های امپریالیسم پوچ وی-ارزش است. در این عرصه اسرائیل و فرانسه نیز به دنبال ترامپ راه افتاده‌اند. آمریکا در حالی که مدعی است قرارداد "برجام" را قبول ندارد و آنرا معامله "بدی" می‌داند و مُصر است آنرا برهم زند، گوشی هم به اسرائیل دارد که آنها حتی تا جایی پیش می‌روند که علنا اعلام می‌کنند مهم نیست که ایران به تعهداتش پایبند است. مهم این است که ما قراردادی به ایران تحویل کنیم که ایران عقب‌مانده و بی‌سلاح و فاقد فناوری بماند. این است عین گفتار نتانیاهوی صهیونیست: «در گذشته گفتم که بزرگترین مشکل قرارداد، نقض آن توسط ایران نیست - که به خودی خود بد است - بلکه مشکل بزرگتر رعایت قرارداد از سوی ایران است». اگر ایران به قرارداد وفادار بماند، «در فاصله‌ی زمانی کوتاهی خواهد توانست زرادخانه‌ی هسته‌ای صنعتی تولید کند». بنابراین، من ضرورت واداشتن ایران به اجرای قرارداد را رد نمی‌کنم؛ فقط می‌گویم که در این صورت، فقط یکی از مشکلات قرارداد در نظر گرفته شده است».

ببینید مجمع عمومی سازمان ملل متحد در دست چه گانگستره‌هایی قرار گرفته است. برای اطلاع بیشتر مطالب زیر را نیز مطالعه کنید تا سطح دانش "هل من مبارزی" نظیر ترامپ را بدانید و ببینید با چه نظام و شالوده فکری به ابراز نظر می‌پردازد. روزنامه آلمانی زود دویچه سابتونگ در مورد برآمد اخیر ترامپ رئیس جمهور آمریکا در سازمان ملل، به مطالبی اشاره کرده که انسان با خواندن آن از خنده رودبر می‌شود. چشم می‌بیند، ولی عقل قبول نمی‌کند. این مطالب نشان می‌دهد که رئیس جمهور این کشور در حماقت نیز در رده برتر قرار دارد. البته تضاد امپریالیستی میان اروپا و آمریکا، کار این افساءگریها و پرده برداشتن از دروغ‌گویی‌ها را ساده کرده است. شما حتماً با فیلمهای مضحک صنایع تبلیغاتی و ایدئولوژیکی تولید فیلمهای هولیوود آشنا هستید و بر پرده سینما دیده-

ترامپ به شاهکارهای خود در تجلیل از رهبران آفریقا چنین افزود. وی دریافته که کشورهای آفریقایی از توانایی‌های بالائی برای پذیرش سرمایه‌گذاری خارجی برخوردارند. وی از این جهت مطمئن است زیرا دوستان زیادی دارد که از آمریکا به کشورهایشان برمی‌گردند و تلاش می‌کنند پولدار شوند. از جمله این کشورها یکی همان "نامیبیا" است؟؟!! البته جا داشت که در اینجا اضافه کنیم (هلهله و خنده دستجمعی حضار) ولی از ترس ترامپ و بمب اتمی‌اش خنده‌ها به صورت خنده‌تودلی درآمد. بعد از صرف نهار و تشریفات مربوطه پژوهشگران و مقامات عالی‌رتبه و دبیرکل سازمان ملل به جستجو پرداختند تا این کشور نمونه را پیدا کنند. معلوم شد که به احتمال زیاد کشور "نامیبیا" مورد نظر ایشان بوده است. پرسش این است که سهم نهار "نامیبیا" را در سفره ترامپ چه کسی خورده است. و حالا چگونه می‌شود آن دوستان "نامیبیائی" آقای ترامپ را که با بازگشت خود به وطن پولدار شده و فرار کرده‌اند، تحت تعقیب قانونی قرار داد. "خدا یک عقلی به ما بدهد" و یک طول عمر مقتضی به ترامپ که مزه زندگی از بین نرود.

به توفان در تلگرام خوش آمدید

ابد که چگونه قهرمانان آمریکائی همراه با پرچم آمریکا که بازیگر صامت همه فیلمهای مقتضی آمریکائی هست، از کوندای "تانگارا" در یک شهر فرضی آفریقائی ممانعت می‌کنند و یا در "واکاندا" مبارزه با دیکتاتور آنجا را وجهه همت خود قرار می‌دهند و سپس در "زاموندا" با شورشیان همکاری کرده و یا در "زمالا" چگونه حتی مزدوران قهرمان بریتانیائی رئیس جمهور آن کشور را از دست گروگان‌گیرها نجات می‌دهند. اما در "زانگرو" این مزدوران آمریکائی هستند که با رئیس جمهور این کشور دعوا دارند و طبیعتاً و بنا بر سنت معمول خدمتشان می‌رسند. در "مالگای" یک قهرمان دیگر سفید پوست دمار از مستبد آنجا در می‌آورد و پیروزی دموکراسی را در جهان آزاد به نمایش می‌گذارد و سرانجام به فهرست این ممالک ساخته و پرداخته آفریقائی در هالیوود کشورهای "سانگالا"، "موبائیر" و "ماتوبو" نیز افزوده می‌شوند. ولی تا کنون کسی نام کشور "نامیبیا" را نشنیده و فیلمی در هالیوود در موردش نساخته بودند. نخستین کسی که این کشور را اختراع کرده و این کشور را به عضویت سازمان ملل در آورده و در سازمان ملل با رئیس جمهورش نهار خورده، آقای ترامپ است!!؟؟ وی که بعد از حمله به کره شمالی و ایران در پی نشان دادن چهره مهربان از خود بود در سخنرانش از پیشرفتهای کشور دوست آمریکا "نامیبیا" که باید سرمشق دیگران قرار بگیرد تجلیل به عمل آورد و بیان کرد که نظام درمائی این کشور خودزا و روی پای خودش است. وی اظهار داشت که افتخار می‌کند با سران کشورهای ساحل عاج، اتیوپی، غنا، و "نامیبیا" سر یک سفره نشسته است. مسئول پذیرائی و تشریفات سازمان ملل در شگفت بود که چرا قاضی و چنگال و بشقاب بر سر میز برای نمایندگان کشور قانونی و مستقل "نامیبیا" نگذارده است. چگونه ترامپ از کسانی تجلیل می‌کند که وجود خارجی ندارند. همه سران آفریقائی در شگفت بودند که این کشور نمونه آفریقائی در کجا قرار دارد. همه نگاهی به هم کردند و در زمینه بررسی واقعیت به نتیجه واحد نرسیدند. آیا منظور ترامپ کشور زامبیا است و یا شاید گامبیا؟ همه سران و شنوندگان سخنرانی ترامپ سر در گریبان داشتند و به دنبال این حلقه مفقوده می‌گشتند که

مقالات توفان الکترونیکی شماره ۱۳۶ آبان ماه ۱۳۹۶ را در تارنمای توفان مطالعه نمایند**توفان الکترونیکی در آغاز هر ماه میلادی منتشر می‌شود**www.toufan.org**نشریات حزب کار ایران (توفان)**toufan@toufan.org

<http://toufan.org/ketabkane.htm>
http://toufan.org/nashrie_tofan%20archive.htm

<https://twitter.com/toufanhezbkar>

<https://www.facebook.com/toufan.hezbekar>
<https://www.facebook.com/pli.toufan?fref=ts>

سایت کتابخانه اینترنتی توفان
 سایت آرشیو نشریات توفان

توفان در توئیتر

توفان در فیسبوک

توفان در فیسبوک به زبان انگلیسی

مبارزه با فساد و رشوه‌خواری تنها به دست یک حکومت مردمی عملی است

امپریالیسم و صهیونیسم دو عامل اساسی نگرانی‌ها برای صلح جهان و خطری برای سلامت و بقاء بشریت هستند

در منشور سازمان ملل متحد به اهداف زیر تکیه شده است. اهدافی که سنگ بنای سازمان ملل متحد را تشکیل داده‌اند:

حفظ صلح و امنیت جهانی، پادرمیانی مسالمت‌آمیز برای رفع هرگونه اختلاف نظر، انصراف از اعمال خشونت، احترام به تساوی و حق حاکمیت ملی کشورها، همکاری دوستانه برای حفظ و تقویت صلح، حمایت از همکاری بین‌المللی برای حل مشکلات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و انسانی. در این اهداف جایی برای تهدید به تجاوز و نابودی، دامن‌زدن به خصامات، نقض قراردادها و اعمال خشونت نیست.

نظری به این اصول بیفکنید و نظری نیز به سیاست‌های امپریالیسم و صهیونیسم در جهان و به سخنرانی نمایندگان آنها در نشست‌های سازمان ملل معطوف دارید. فوراً روشن می‌شود که این موجودات برای صلح، دوستی، انصراف از خشونت، احترام به حقوق بشر، حل معضلات جهانی نه تنها گامی بر نمی‌دارند سهل است، بلکه آنها را با دروغ و دغل، با چاشنی فریب و ریاکاری، با عربده کشی و هل من مبارز طلبیدن، تشدید نموده و به کوه مشکلات می‌افزایند. آنها جهان را به پرتگاه جنگ و مرگ می‌کشانند.

سخنرانی اخیر ترامپ رئیس جمهور وقت آمریکا، که تو گوئی با افسارگسیختگی یک کابوئی به این مجمع پا گذارده بود، در خور توجه است. وی در برخورد به کشور مستقل، متساول‌الحقوق، دارای حق حاکمیت ملی کره شمالی گفت: "آمریکا مقتدر و صبور است، اما اگر برای دفاع از خود یا همپیمانانش ناچار شود، کره شمالی را به طور کامل نابود خواهد کرد." وی سپس افزود که "رهبر کره شمالی راه خودکشی را برای خود و کشورش انتخاب کرده است... که تنها آینده قابل قبول برای کره شمالی، خلع سلاح هسته‌ای است." در این گفتار بی‌احترامی به حق حاکمیت ملی، زورگوئی، تهدید به نابودی یک کشور عضو سازمان ملل متحد، سخنرانی با زبان گلوله، اعلام آشکار حمایت از خشونت و تجاوز، دفاع از اصل "حق با قویتر است"، نقض آشکار بی‌شرمانه همه شالوده سازمان ملل دیده می‌شود. سخنان ترامپ تنها موجب تمسخر اعضاء سازمان ملل نشد، در عین حال در همه آنها موجبات ارباب را فراهم نمود تا بروند و خود را برای خشونت متقابل، برای نجات از دریده شدن به دست گرگ و درنده‌ای لجام گسیخته بنام آمریکا تجهیز کنند. ترامپ به صراحت اعلام کرد که هیچ موازین و اصول و قانونی را در دنیا به رسمیت نمی‌شناسد به استثناء مواردی که فقط به نفع امپریالیسم آمریکاست.

کشور آمریکا نه تنها کره جنوبی را از زمان جنگ جهانی دوم در اشغال خود دارد و ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار نفر آمریکائی را در آنجا در خدمت گرفته است، بلکه با کره شمالی که کشور کره را در یک نبرد آزادیبخش از چنگال استعمار میلیتاریسم ژاپن رها ساخت و اکنون نیز از اشغال سراسری کره جلوگیری کرده است، تنها به یک آتش بس موقت دست زده است و امنیت این کشور را مرتباً تهدید می‌کند. امپریالیسم آمریکا خواهان خشونت و تحریک در کره است تا مجوزی برای حضور غیرقانونی و اشغال کره جنوبی و حفظ نیروهای نظامی خویش در مرزهای چین و روسیه باشد. آمریکا که خودش بزرگترین زرادخانه اتمی جهان را دارد و بمب اتمی را جنایتکارانه به کار گرفته است می‌خواهد این حق قانونی را از یک کشور مستقل و متساوی‌الحقوق سلب کند. دیوانه‌ای به نام ترامپ به همراه ماشین عظیم تبلیغاتی امپریالیسم... ادامه در صفحه ۶

Workers of all countries, unite!

Toufan

توفان

Central Organ of the Party of Labour of Iran

No. 212 Nov. 2017

شرارت خصلت جداناپذیر امپریالیسم است

نخستین جنگ در تاریخ معاصر را در آسیای جنوب شرقی امپریالیسم ژاپن علیه کره به راه انداخت. ژاپن در سال ۱۹۱۰ کشور کره را تصرف کرد و ۳۵ سال زد، کشت و خورد و برد و این کشور را به خاک سیاه نشانید. ژاپن بی‌شرمی و شرارت را از حد گذراند؛ برای راضی نگه داشتن سربازان خود سیصد هزار دختر جوان کره‌ای را از خانواده‌هایشان جدا ساخت و به عنوان «برده جنسی» در اختیار آنها گذارد. بر روی مردم بی‌گناه کره، مانند حیوانات آزمایشگاهی، دارو آزمایش کرد، به سربازان خود یاد داد بودند به بدن اسیران کره‌ای شلیک کنند و آنگاه به نوآموزان خود دستور می‌دادند جهت تحقیق و آزمایش، بدون داروی بی‌هوشی، گلوله را از بدن آنها بیرون آورند.

پس از جنگ جهانی دوم و شکست ژاپن در کره، امپریالیسم آمریکا، برای تنگ کردن حلقه محاصره چین و شوروی، به کره حمله نظامی کرد. آمریکا با استفاده از بمب‌های شیمیائی، ناپالم و... ادامه در صفحه ۵

www.toufan.org تارنمای توفان در شبکه مجازی

toufan@toufan.org نشانی پست الکترونیکی

سخنی با خوانندگان: نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه "حزب کار ایران" حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی برسانید، زیرا ما تنها با اتکاء بر نیروی خود پابرجانیم و به این مساعدت‌ها، هر چند هم که جزئی باشند نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، هزینه گزاف پستی مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

Toufan حساب بانکی
Postbank Hamburg
BLZ: 20110022
KontoNr.: 2573372600
Germany
IBAN: DE70 2011 0022 2573 3026 00

Toufan آدرس مکاتبات
Postfach 11 38
64526 Mörfelden-Walldorf
Germany

حکومت‌های دینی هرگز حقوق انسان‌ها را به رسمیت نمی‌شناسند